

## تأثیر روحیه‌ی عدم ابراز عجز در سبک بیان ادبی مهدی حمیدی شیرازی و شاملو

سارا پارسائی جهرمی<sup>۱</sup>، درّه دادجوی توکلی<sup>۲</sup>، محمدعلی گذشتی<sup>۳</sup>، شیرین کوشکی<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup>دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران  
<sup>۲</sup>استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران  
<sup>۳</sup>دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران  
<sup>۴</sup>دانشیار گروه روان شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

نویسنده مسئول: dorreh.dadjoo99@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۰۴ / تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۱۸

### چکیده

مهدی حمیدی شیرازی و شاملو، شاعرانی تأثیرگذار در حیطه‌ی ادبیات معاصر ایران زمین هستند؛ روحیه‌ی برمنشی و عدم اظهار عجز در جای جای آثار آن‌ها مشهود است؛ این دو شاعر، در بسیاری از نمونه‌های شعری خود، هنگام مواجهه با دشواری‌ها، علاوه بر یکی دانستن قدرت خویش با شخصیت‌های اساطیری، مقابل سوژه‌های بزرگ مانند قانون، سیاست، مقدسات و... گردن‌فرازی کرده‌اند؛ وجوه روانی ذکر شده، مرتبط با طیف‌هایی از خودشیفتگی است. در جستار حاضر، با استفاده از نظریات روان‌شناسان، علت درونی سرایش اشعار گردن‌فرازان مشخص شد. پژوهش می‌خواهد به این پرسش پاسخ دهد که آیا مؤلفه‌ی فکری نشان ندادن عجز بر کمیت، کیفیت و سبک تصویرپردازی‌های ادبی این دو شاعر تأثیر چشم‌گیر داشته است؟ روش پژوهش، توصیفی و تحلیلی است. در پایان، این نتیجه حاصل شد که انواع جلوه‌های عدم اظهار عجز، نقش بارزی را در نحوه‌ی گزینش صنایع ادبی، کمیت، پیشبرد وجه هنری مضامین و ارزش آثار این شاعران ایفا نموده و ازین رو قابل چشم‌پوشی نیست.

**کلیدواژه:** حمیدی شیرازی، شاملو، تصویرپردازی، عدم ابرازعجز، خودشیفتگی

### مقدمه

واکنش هر فرد در برابر ناملایمات، با توجه به عوامل مختلف، متفاوت است؛ عده‌ای به درون خود پناه می‌برند و برخی، شروع به شکوه و شکایت می‌کنند؛ بعضی افراد، ضعفی از خود بروز نمی‌دهند و حتی وجود خویش را استوار و قوی جلوه می‌دهند. شاعران با استفاده از عنصر تخیل و به کارگیری صنایع بیانی، محتویات ناخودآگاه خویش را به نمایش می‌گذارند. بعضی شاعران برمنش، مانند مهدی حمیدی (۱۲۹۳-۱۳۶۵) و شاملو (۱۳۰۴-۱۳۷۹)، در آثار خود حجم قابل توجهی از انواع ایستادگی مقابل دشواری‌ها را به یادگار نهاده‌اند؛ از فحوای شعر آن‌ها و تحلیل سبک به کارگیری صنایع بیانی ایشان، می‌توان دریافت که معمولاً در این مواقع، اظهار عجز و ناتوانی نکرده‌اند و یا در صورت بیان سختی‌ها، در قسمتی از اثر، دوباره غرور خود را جسته‌اند و بر مسند قدرت خویش تکیه داده‌اند. بعضی برخوردهای گردن‌فرازان‌های افراطی با سختی‌ها، مانند تشبیه شخصیت و توانایی‌های خود به اساطیر و موجودات خاص، با رگه‌هایی از خودشیفتگی مرتبط است؛ این مضامین به ویژه در آثار شاملو، مخاطبان فراوانی را جذب نموده است. تصاویر برمنشانه به این علت علاقه‌ها را جلب می‌کند که از هر لفظ و احساسی که شخصیت صاحبان اثر و فضای شعر را حقیر و خفیف می‌سازد عاری است. دسترس ناپذیری و عظمت شخصیتی نویسندگان گردن‌فراز، توجه مخاطب را جلب می‌نماید. گاهی برقراری ارتباط عمیق میان متن و خواننده، موجب می‌شود که مخاطب، خود را در جایگاه نویسنده تصور کند؛ لذا این تصاویر شکوهمندانه به جهت ارتقای ذهنی پایگاه شخصیتی برای وی خوشایند است.

### پیشینه‌ی پژوهش

در خصوص شخصیت و منش شاملو و حمیدی، تحقیقاتی صورت پذیرفته است اما پژوهشی مدون که تخصصی و با نگرشی روان‌شناسانه به شیوه‌ی برخورد گردن‌فرازان‌های آن‌ها با پدیده‌های اندوه و دشواری پرداخته باشد مشاهده نشد. منابعی که تا حدی به روان این شاعران پرداخته باشد ذکر می‌گردد.

- در کتاب «شبی هم در آغوش دریا»، (۱۳۸۷) اثر «محمد خلیلی»، نظری کلی از شفیع کدکنی در خصوص گردن‌فرازی و خودشیفتگی حمیدی منتشر شده و به ابعاد و زمینه‌های آن پرداخته نشده است.

- پایان‌نامه «دکتر مهدی حمیدی در آیینی آثارش» (۱۳۸۷)، اثر «مریم زارع»، دربردارنده ی شرح احوال و زندگی حمیدی است اما به روحیه ی عدم ابراز عجز وی به شکل روان‌شناسانه پرداخته نشده است.

- کتاب «شناختنامه شاملو» (۱۳۷۷)، اثر «جواد مجابی»، شرح کامل زندگی، اخلاق و فعالیت‌های شاملو است اما دیدگاهی روان‌شناسی در خصوص وی مشاهده نشد.

- در مقاله «نگاهی تطبیقی به شعر احمد شاملو و احمد مطر با رویکرد تحلیل روان‌شناختی بر پایه نظریه شخصیت فروید» (۱۳۹۶)، اثر «کبوتری و همکاران» برخی اشعار شاملو، تحلیل روان‌شناسانه شده است اما فرضیه و پرسش پژوهش ما را پوشش نمی‌دهد.

### مبانی نظری پژوهش

دیدگاه‌های «مکانیزم روحی دفاع جبرانی» و «رسیدن به خودِ آرمانی» که توسط «زیگموند فروید»، (۱۹۳۹-۱۸۵۶) در کتاب‌های «مکانیزم‌های دفاع روانی» و «پیش‌درآمدی بر خودشیفتگی» بیان شده است، مبنای اصلی نظریات روان‌شناسانه در این جستار قرار گرفت.

### ارتباط ناخودآگاه با تصویرپردازی ادبی

طبق دیدگاه «ژاک لاکان» (۱۹۸۱-۱۹۰۱) روانکاو فرانسوی، ناخودآگاه با زبان در یک خط مستقیم قرار دارد. از دید وی، امپال ناخودآگاه از طریق زبان در متن متجلی می‌شود. (هومر، ۱۳۹۴: ۹۸ و ۹۷) بنابراین، آرایه‌های ادبی، تنها صور کلامی نیستند بلکه فرآیندی فعال در نظام شناختی بشر محسوب می‌شوند. تخیل یا ایماژ، از مهم‌ترین عناصر شعر شاملو و حمیدی است. آن‌ها گاه از سرگردن‌فرازی، نفس خود را به مواردی تشبیه می‌نمایند که ارتباط دادن آن برای ذهن خواننده چندان سهل و آشنا نیست و دقیقاً همین مورد، موجب هنری شدن بیانشان می‌شود. ارتباط بین عناصری که غرابت دارند، در سرتاسر آثار این دو شاعر مشهود است؛ شفیع کدکنی در خصوص زاویه‌ی تشبیه و رابطه‌ی مشبه و مشبه‌به، می‌گوید: «هر قدر زاویه‌ی تشبیه بازتر باشد یعنی ربط مشبه و مشبه به دورتر باشد، تشبیه هنری‌تر است.» (شفیع کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۱۴) در اشعار این دو شاعر، فاصله‌ی «راوی و شاعر» بسیار اندک است؛ و در نتیجه اشعار، حال واقعی صاحب اثر است.

### ارتباط خودشیفتگی و عدم اظهار عجز

خودشیفتگی حالتی است که فرد، به طرز افراطی به خویش عشق می‌ورزد و توانایی‌های خود را خاص می‌داند؛ در حالی که در درون از خویش رضایت ندارد. عدم ابراز عجز، یکی از ابعاد خودشیفتگی است؛ فرد خودشیفته، خود و توانایی‌هایش را بسیار ویژه می‌داند و تصویری عاجزانه از خویش ارائه نمی‌کند چرا که عزت‌نفسی ناپایدار دارد. (ر.ک، کوهات، ۱۳۹۷: ۸۵) فرد دارای عزت نفس، به هنگام مواجهه با مشکلات، در حالی که از عملکرد خویش رضایت دارد، قدرتمندانه در پی حل و فصل کردن برمی‌آید و یا راهبرد صبر در پیش می‌گیرد؛ اما هنگامی که این برخورد مثبت به شکل افراطی صورت گیرد، ما می‌توانیم با عدم رضایت درونی فرد، عزت‌نفس کاذب و یا خودشیفتگی مواجه شویم. (ر.ک، براندن، ۱۳۹۵: ۷۵) افزایش سن، ناتوانی‌های جسمی و روحی و تفکر مرگ، می‌تواند عزت نفس متزلزل فرد خودشیفته را کاملاً تحت شعاع قرار دهد؛ به همین علت، طی فرآیندی جبرانی، خود را همچنان نیرومند و توانا می‌داند و گاه ادعا می‌کند که از مرگ، باکی ندارد. (ر.ک، نوری، ۱۳۹۴: ۱۰۸) بنابراین فرد خودشیفته به دلیل تنفر از ارائه‌ی تصویر برآمده از عجز و برای صیانت از ارزش شخصیتی خود، در برخی موارد، ناتوانی خود را بروز نمی‌دهد و عزت نفس کاذب را چون زرهی حفظ می‌کند؛ حتی ممکن است آن شرایط را برای خویش مطلوب جلوه دهد و یا توانایی‌های خویش را فراتر از آن مشکل نشان داده، با اساطیر، همگون‌سازی شخصیتی کند یا با تشبیه تفضیل، مقام خویش را از آن‌ها فراتر جلوه دهد. از دید فروید، شخصیت هر فرد، اگر از طریق هیجانان، اضطرابات، تحقیرها و شکست‌ها مورد تهدید جدی قرار گیرد، ضمیر ناخودآگاه وی به دفاع برمی‌خیزد. واکنش‌های دفاعی روان، جنبشی طبیعی است که در همه‌ی افراد وجود دارد اما اگر این فعالیت روحی به طرز افراطی صورت پذیرد، موجب خودفریبی و گریز از واقعیت می‌شود. گاهی فرد از طریق «مکانیزم جبران»، با مبالغه کردن در توانایی‌های خود و افراط در یک صفت پسندیده، بر ضعف‌ها و کمبودهای خویش سرپوش می‌گذارد. برخی اوقات، جبران از طریق توجه فرد به الگوهای برتر و تشبیه خود به آن‌ها شکل می‌گیرد. فرد از طریق مکانیسم نماد و به کارگیری لغتی به جای لغت دیگر، تمایلات واپس‌راننده‌ی خود را به شکل نامحسوس و ناخودآگاه بیان می‌کند. (ر.ک، فروید، ۱۳۸۴: ۱۶۱ و ۴۵ و ۲۷ و ۱۱) فروید همچنین می‌گوید که انسان خودشیفته در پی به یادگار گذاشتن «خودِ آرمانی» و تصویر بی‌نقص از خویش است؛ او به دنبال قدرت مطلق بودن است. (ر.ک، فروید، ۱۳۸۲: ۲۷ و ۲۳) گاه فرد خودشیفته خواستار ادغام کلی شخصیت خویش با افراد و موجودات اساطیری است. (ر.ک، کوهات، ۱۳۹۷: ۴۴) از دید روانکاو اتریشی، «ویلهلم رایش» (۱۹۴۹-۱۹۳۳) تیپ

<sup>1</sup> Sigmund Freud

<sup>2</sup> Jacques Lacan

<sup>3</sup> Wilhelm Riech

متکبر، قوی، همه‌توان و گردن‌فراز، معمولاً با اصطلاح «خودشیفته-قضیبی» شناخته می‌شود. او گفت خودشیفته‌ی قضیبی، شخصیتی با اعتماد به نفس، متکبر، قوی و برانگیزاننده است. او یک نوع تنومند است و از فرمانبرداری متنفر است. هنگام آسیب، با پرخاشگری شدید واکنش نشان می‌دهد. خودشیفته‌گی وی، در نمایش اغراق آمیزش از احساس اعتماد به نفس، بزرگی و برتری توصیف می‌شود. (ر.ک، نوری، ۱۳۹۵: ۲۴) شاعر خودشیفته، با ساختن دژی محکم حول توانایی‌های خویش، اقتدار خود را رسوخ‌ناپذیر جلوه می‌دهد. بسیاری از منابع، خودشیفته‌گی و گردن‌فرازی را یک پدیده‌ی روحی سراسر منفی دانسته‌اند؛ در حالی که موارد مثبت از قبیل تفکرات آرمانی، امیدواریِ قدرتمندانه، عدم پذیرش ستم و... در روان و اعمال فرد برمنش می‌تواند جلوه‌گر شود. می‌توان گفت آثار این دو شاعر در مرزی میان عزت‌نفس و خودشیفته‌گی در حرکت است. از فحوای اشعار حمیدی و شاملو می‌توان دریافت که آن‌ها به هنگام رویارویی با ناکامی‌ها، یا مرکز کنترل مشکلات را "خود" و توانایی‌های خویش می‌دانند و یا جهان خارج (اطرافیان، سیاست، اجتماع، مقدسات و...) را مقصر جلوه می‌دهند؛ در هر دو صورت، آن‌ها در پی حفاظت از شخصیت والای خویش هستند. لاکان می‌گوید والدین، قانون، جامعه، مذهب و هر نیرو و نهادی که در روند شکل‌گیری شخصیت و باورها مؤثرند "دیگری بزرگ" محسوب می‌شوند که اجزای اصلی «امر نمادین» می‌باشند. (ر.ک، هومر، ۱۳۹۴: ۱۰۱) در شاعران مغرور و برمنش، تقابل با "دیگری بزرگ" بسیار شدید است. در این جستار، به دلیل کمبود فضا، همه‌ی شاهدهای شعری ذکر نگشت و تنها عناوین یا توضیحاتی از آن‌ها ذکر شد؛ همچنین در بررسی آثار حمیدی، تنها به کتاب «اشک معشوق» که سه جلد در یک مجلد و مهم‌ترین اثر وی می‌باشد پرداخته شد.

### عدم ابراز عجز در اشعار مهدی حمیدی شیرازی

گردن‌فرازی در آثار حمیدی، بسیار پررنگ است و با صراحت و صدق زیاد، خود‌نمایی می‌کند. در خصوص زمینه‌های تکوین برمنشی در روان حمیدی، می‌توان به فقدان پدر در کودکی او اشاره کرد. (ر.ک، حمیدی شیرازی، ۱۳۷۸: ۵۵۷) طبق دیدگاه روانکاوان، تحسین کودک از سوی پدر و کسب تصویر آرمانی از وی توسط کودک، در شخصیت‌سازی و اعتماد به نفس وی بسیار مؤثر است؛ اگر این نیاز فرد در کودکی برآورده نشود، موجب درون‌گرایی و توجه افراطی بر ارزش‌های خویش می‌شود و در پی به دست دادن تصویری بی‌نقص و قوی از خویش برمی‌آید. (ر.ک، کوهات، ۱۳۹۷: ۳۳-۳۴؛ فروید، ۱۳۸۲: ۱۱) از سویی دیگر به دلیل محروم شدن حمیدی از پدر، مادر نقشی اساسی در تربیت و محبت به وی داشت؛ مه‌ری که شاید بیش از حد نثار شاعر گردید! روان‌شناسان می‌گویند که کسب توجه بیش از حد از سوی دیگران، مانند کمبود توجه، می‌تواند در خودشیفته‌گی فرد مؤثر باشد. (ر.ک، لچکار، ۱۳۹۶: ۶۴) شاعر با وجود دشواری‌های روحی و بیماری‌های جسمی که در طول زندگی با آن مواجه شده بود، تا پایان عمر، برای شعرسرای از پای ننشست و همچنان هنرش را در معرض دید عموم قرار داد؛ این وجه از تلاش وی، سودمند و لایق ستایش است. (ر.ک، حمیدی، ۱۳۷۸: ۴)

### عدم اظهار عجز در مقام عاشق

حمیدی، در ۲۷ مورد از اشعار، خود را در برابر معشوق، «سلیمان»، «خاقان چین»، «رستم»، «شیرزیان»، «قوچ سرکش» و... تصویر نموده و در مقابل، معشوق را «گرگ ضعیف»، «زغن» و... نامیده است. (ر.ک، همان: ۴۸۴، ۴۶۰، ۳۷۵، ۳۳۹، ۲۴۸، ۲۱۸، ۲۰۹، ۱۷۸، ۱۶۳-۱۶۲، ۱۴۹، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۲۶-۱۲۵، ۱۲۳، ۱۲۲-۱۲۱، ۱۱۵، ۱۰۹، ۸۴-۸۲، ۸۰، ۶۸، ۶۰، ۴۹) او در زمان ضعف روحی به دلیل شکست عشقی، به منظور عدم تسلیم و حفظ تصویری آرمانی، خود را قدرتمند جلوه داده است.

ای پشت مرا ز غم دوتا کرده  
با من همه جور کرده تا کرده

... چون گرگ ضعیف قوچ سرکش را  
نه کشته و خورده نه رها کرده

(همان: ۵۲۲)

حمیدی در شعر «گناه من»، خود را به لحاظ ایستادگی مقابل سنگ‌دلی‌های معشوق، به شراری سرکش تشبیه نموده است. (ر.ک، همان: ۹) او در اثر «فرشته‌ی گناهکار»، ضمن این که از گرفتار شدن در بند گیسوی نگار می‌گوید، خود را «خاقان چین» می‌داند که در بند تهمتن اسیر شده بود. (ر.ک، همان: ۹۸) در بیتی، صبر زیاد خویش مقابل دشواری‌های عشق را به انتظار حضرت یعقوب (ع) برای دیدار یوسف (ع) همانند ساخته است.

توان و طاقت یعقوبیم اگر بسر آمد  
نشان دلبر کنعان و بوی پیرهنم کو؟

(همان: ۱۵۵)

## گردن‌فرازی و تشبیه خویش به الگوهای قدرتمندانه و اساطیری

شاعر در راستای محافظت از تصویر آرمانی خود، ادغام شخصیت خویش با مواردی چون بیژن، اسفندیار، عیسی (ع)، یعقوب (ع) آهن سرد، تیغ تیز و... را برگزیده است. در برخی اشعار، تسلیم‌وار، عجز خویش را بیان می‌کند اما در ابیات دیگر، با گردن‌فرازی‌ها و یا تشبیه خویش به چهره‌های والا و پهلوانان شکسته خورده، اعتراف به ضعف خود را جبران می‌کند. او در شعر «پایان» و در اثری دیگر، برای بیان آسیب دیدن از روزگار و پاک‌دامنی خویش، خود را به اسفندیار و یوسف (ع) تشبیه کرده است. زاویه‌ی تشبیه در این ابیات به حدی بسته است که گویی شاعر، خود را در چهره‌ی افراد آرمانی دیده است؛ تشنگی ادغام وی با شخصیت یوسف (ع) و اسفندیار، به وضوح قابل رؤیت است. (ر.ک، همان: ۱۹۳)

... کور شد چشمم ای تهمتن چرخ  
بینی آخر که من نه روی تنم  
... نیست یعقوب و گرنه می‌آید  
بوی یوسف ز چاک پی‌ره‌نم!

(همان: ۲۵۴)

شاعر با وجود ناکامی‌ها، توانایی خود در رسیدن به جایگاه والا را، به بازگشت مسیح (ع) از زمین آندوه‌زا، به آسمان‌ها همانند کرده است.

... زمین، فی‌المثل گر نگشتم بکام  
نماندم چون عیسی بروی زمی!

(همان: ۵۳۹)

حمیدی در اشعار «آهنگ مسافرت او» و «نغمه‌ی تاریکی»، خود را به لحاظ محصور شدن در بلایا و غم هجران، به «بیژن»، پهلوان خوش‌نام شاهنامه همانند کرده است؛ حتی شرایط خویش را بحرانی‌تر توصیف نموده است. (ر.ک، همان: ۱۷۲ و ۲۳) شاعر، وجود خود را به قدری مقتدر توصیف می‌کند که گویی هیچ آندوهی را، یارای شکست دادن وی نیست؛ او در مواجهه با دشواری‌ها، قدرت خویش را به آهن فشرده‌ای همانند می‌سازد که در پارچه‌های گران‌بها پیچیده شده است. حمیدی می‌گوید حتی هنگامی که شوکران مرگ را می‌نوشم، به اعتبار آوازه‌ی خویش، گویی زنده‌تر می‌شوم. او در شعری، قدرت روحیش را به "شیر نر" همانند ساخته است؛ افراد سرزنش‌گر را "گراهای" خطاب کرده که از سوی آن‌ها هیچ گزندی به وی نمی‌رسد. (ر.ک، همان: ۶۴)

... در بر تیر بلا آهن بفشردی سردم...  
... برهنه تیغم و پیچیده بدیبا و حریرم  
شیرمردم که ز صیاد کمانگیر نترسم  
گر تو از خویش نترسی که من آماده‌ی تیرم  
... گر فرومایه‌ای از مردن من شادروان شد  
او ندانست که من زنده‌تر آیم چو بمیرم

(همان: ۴۶)

در شعر «طوفان»، احساسات خویش را در مقابله با دشواری‌ها، «پهلوان» دانسته است؛ او روح خود را به هنگام مواجهه با مصیبت‌ها، دریایی عمیق و طوفانی تصور نموده که هر آندوهی را در وجود خود حل و پنهان می‌سازد. (ر.ک، همان: ۱۱۸) حمیدی، دل خویش را به لحاظ غم‌خواری، به روان آندوهناک «کتایون» مادر اسفندیار، از زنان نامدار شاهنامه تشبیه کرده است؛ مادری که باید برای فرزند خویش در نبرد با روزگاری که نیروی رستم‌گونه دارد، خون گریه کند! (همان: ۱۲۵-۱۲۴) در شعر «من»، رنج‌های طاقت‌فرسایی که بر جسم و جانش وارد آمده بود را به زخم تبر تشبیه کرده و در مقابل، خود را چون «فرهاد کوه‌کن» می‌داند؛ حمیدی، روزگار غم‌بار خود را به زندگی پراندوه شاعران سرشناسی چون «خاقانی» (۵۲۰-۵۹۵) و «مسعود سعد» (۴۳۸-۵۱۸) تشبیه نموده است؛ او خود را به مسیحا همانند می‌سازد که از نعمت پدر محروم بوده و همواره آماج بلایای روزگار قرار گرفته است. در این اثر، خود را به لحاظ دانشمند بودن در عین ناتوانی جسمی و روحی، چون «نخل برومند» می‌داند که از سنگینی بار ثمره‌ی دانش، شاخه‌ی آن شکسته و فرتوت شده است. (ر.ک، همان: ۱۳۷۸: ۱۵۴-۱۵۳) در شعری دیگر، وجود خود را در میان آتش بلایا و مصیبت‌ها به نخلی بارور تشبیه کرده است؛ بارور نخل برومندم که اندر آتشم (همان: ۳۸۸) اشعار «خروش دریا» و «تکیه‌گاه یاسمن»، بیانگر اوج تلاش شاعر برای حفاظت از من قدرتمند خویش است؛ در این آثار، خود را «تیغ لاغر»، «شمشیر بر گردن دیو تیره»، «آهن پوشیده زنگار»، «زخمه»، «مشک آذقر»، «بزرگ دریا»، «سرنه در گوش

کر زمانه»، «ثابت قدم چو کوه پابرجا» و «بحر گوهرازا» خطاب کرده است. حمیدی در مقابل آزمون دهر، به مرور، توانا تر و شکوفاتر می شود. او آسمان را تهدید می کند که پهلو به پهلو وی نزند چرا که وجودی خشمگین و قدرتمند چون شمشیر دارد. شاعر، در مواجهه با دشواری ها، توانایی های خویش را از بقیه متمایز می کند. روح دردآلودش از زخمه های روزگار را چون ساز برپت می داند. (ر.ک، همان: ۲۴۸ و ۲۰۹) در شعر «جانشین من»، به منظور بیان اقتدار در پنجه افکندن با قضا و قدر، شخصیت خود را طی ادغامی با رستم و اسفندیار، نیرومند و روبین تن توصیف کرده است؛ حمیدی، وجود رسوخ-ناپذیر خود را چون آهنی سخت می داند و بلایای روزگار را خاری ضعیف تصور می کند که در وی تأثیری ندارند. روح عصیان گر خود را آتشی گدازان می داند که دشواری های روزگار، با دمیدن در آن، ذات سرکش وی را شعله ورتر می کنند؛ او قدرت تحمل خود را چون آهن زنگار گرفته ای می داند که با صیقل بلایای زمانه، درخشان تر و کارآمدتر می شود. باد سرد بی مهری، در روان شاعر شیرازی، تأثیری ندارد و حتی شخصیت او را شکوفاتر می سازد.

آسمانا! گر زمستی بر تن من تن زدی  
پنجه با رستم فکندی، تن بروئین تن زدی...

(ر.ک، همان: ۲۴۳-۲۴۱)

وجود شاعر به قدری از بلایای روزگار، آتشین و خشمگین است که اگر به کوهی تکیه بزند، آن کوه همچون موم می گدازد: اگر بکوه زدم تکیه، همچو موم گداخت (همان: ۳۳۱)

#### تقابل گردن فرازانه با رویدادهای بیماری، کهن سالی و مرگ

حمیدی، مدتی مدید را با بیماری های جسمانی سپری کرد. (ر.ک، همان: ۴) او در شعر «در بستر بیماری»، با وجود ضعف جسمانی، نیرومندانه، چنگ در چنگ قضا و قدر می اندازد تا سرنوشت خویش را تغییر دهد. شاعر بازوی قدرت قضا را از بیخ می کند! (ر.ک، همان: ۲۰۸) در شعری دیگر، سالخوردگی و بیماری خود را با بیان محبوبیت و تشبیه خویش به کوه الوند، پنهان ساخته است. در اثری، علت تنهایی خود را ارزشمندی وجود بهشتی اش می داند؛ او به هنگام پیچیدن گرد خویش از فرط درد، خود را چون ماری می داند که حافظ گنج الهی یا همان «قرآن مجید» است؛ از سویی، منظور شاعر از گنج الهی، می تواند اشعار وی باشد که با وجود ثروتمند نبودن، آن ها را چون گنجی مقدس، داراست.

وگر کسی ز رفیقان حال من پرسد  
بگو که هست و هنوزش هزار دلبند است  
نهیب پیری و تیمار چشم و ریزش قلب  
تنش به لریزه نیارد که کوه الوند است

(همان: دوازده)

...

... یا نه، گلزار بهشتم زانکه تنها مانده خوار

حافظ گنج الهم از چه می پیچم چو مار  
گر نباشد گنج باد و دیبه و خضرای من

(همان: ۳۸۹-۳۸۸)

حمیدی در شعر «گزند پیری»، مدعی است که هیچ نگرانی از موی سپید خود ندارد. او خود را به شیری تشبیه می کند که در بند شده و رقیبان و دشمنان، چون کفتاران، از دستاوردهای وی بهره می برند؛ شاعر خود را بی اعتنا به این پیشامدها نشان می دهد چرا که معتقد است آرمان های والای شیری چون وی، با اهداف کوچک کفتارها و گرگ ها، همسو نیست. (ر.ک، همان: ۴۵۶) او در شعری می گوید که قامت افراشته ی چون «سنان» وی، به دلیل گردش روزگار، چون «شمشیر»، دوتا شده است؛ حتی برای بیان خمیدگی قامتش از تصاویر برآمده از استحکام و قدرت استفاده می نماید. (ر.ک، همان: ۲۴۷) شاعر شیرازی در شعر «به قلم»، خطاب به طبع شعری اش می گوید که همچنان جوان و پرشور باقی بماند چرا که من هنوز بُرنا و پراوازه هستم و طبعی چون بلبل دارم. او سرشت خود را کوه آتش فشانی خوانده که روی به خاموشی نمی گذارد. شاعر می گوید هنوز آثار خزان پیری بر چهره ی چون بهار وی هویدا نگشته است. حمیدی در شعری، ادعا می کند که با وجود دشواری ها و سن زیاد، هنوز بازار دلبری و بارگاه سخنوری اش رونق دارد. (ر.ک، همان: ۶۰)

جوان باش، زیبا جوانم هنوز  
بباغ جهان ز نندخوانم هنوز

اگر تو همان بحر زاینده‌ای  
من آن کوه آتشفشانم هنوز

(همان: ۳۰۰)

او در شعری می‌گوید که پس از ازدواج، در آرزوی عشق از دست رفته بود؛ همسر وی تلاش داشت او را متوجه سن زیادش کند اما شاعر، خود را «شرابی کهنه» دانسته که سکرآورتر از همیشه است.

هر سال مستی ده تر از پارینه‌ام  
غافل که گر پیرم شراب کهنه‌ام

(همان: ۴۷۹)

در شعر «شادی و اندوه»، بیان کرده که از «هیولای مرگ» باکی ندارد و با همه‌ی وجود خواستار آن است.

من ز هیولای مرگ باک ندارم  
باک ندارید اگر شما، بدر آئید

(همان: ۲۸۰)

شاعر حتی در شعر وصیت‌گونه‌ی خویش، هنگام تصوّر آرمیدن در دل خاک، دست از گردن‌فرازی و خودپسندی برداشته و خود را در آغوش خاک، به دریای گوهری تشبیه نموده که در دل زمین پنهان شده است.

گوری بکن و دست بر او نه و بر گوی  
کاینجاست که پنهان شد بحر گهر من!

(همان: ۵۵)

### عدم ابراز عجز در اشعار شاملو

زندگانی شاملو، فاصله‌ی تقریباً زیادی با حیات معمولی یک انسان داشت. او از کودکی و نوجوانی خویش، خاطره‌ی خوبی ندارد. استعدادهایش از دوران طفولیت مورد تأیید و تحسین واقع نشد و به عکس، سرکوب گشت؛ او هیچ‌گاه نتوانست شخصیتی آرمانی، آرامش‌بخش و قابل افتخار را در والدین خویش ببیند. پدری سخت‌گیر داشت. (ر.ک، بهار، ۱۳۸۸: ۴۱ و ۱۱-۸) از دید روان‌شناسان برای پی‌ریزی شخصیت، دریافت تأیید کودک از سوی پدر و مادر و همچنین اخذ تصویری آرمانی و قدرتمند از والدین باید حتماً در زندگی وجود داشته باشد؛ هر کدام از این بخش‌ها که با اختلال مواجه شود، موجب ایجاد خلأهای روحی می‌شود و اگر این نیازها بسته به شرایط سنی، متعالی نشود، فرد تا پایان عمر در همان مرحله‌ی آغازین نیازهای کودکی از قبیل کسب توجه و آرمان‌جویی می‌ماند. (ر.ک، کوهات، ۱۳۹۷: ۳۲-۳۰) شاملو در اشعار خویش، همواره انواع آرمان‌طلبی‌ها را به نمایش گذاشت و با بیانی خودشیفته‌وار، سعی در اسطوره‌ای نشان دادن شخصیت خویش داشت. همان‌گونه که ذکر شد، پدر یا "دیگری بزرگ" در ذهن، معادل قانون است؛ شاملو به دلیل داشتن پدری سخت‌گیر، از کودکی مقابل هر هنجار، عرف و قانون، گارد دفاعی داشته است. در دیوان شاملو، شعری که سراسر اظهار عجز باشد کمتر یافت می‌شود. وی دارای روحی حماسی و مبارز است؛ به قول وی: «در برابر هر حماسه من ایستاده بودم!» (ر.ک، شاملو، ۱۳۹۴: ۲۹۶) موضوع «آزادی»، در آثار وی، در بالاترین درجه‌ی اهمیت قرار دارد. او «غول زیبایی» شعر معاصر است که در مرز میان خدا و انسان ایستاده و به هیچ وجه تسلیم تقدیر نمی‌شود. شاملو در پی خلق یک "من اساطیری و آرمانی" است. لحنی کلی بر اشعار شاملو حاکم است که می‌توان آن را لحن «اقتدار» نامید. او از روح عصیان‌گر خویش آگاهی دارد و آن را در شعر «آیدا در آینه» به «زندانی ستمگری» تشبیه نموده است که به آواز زنجیرش خو نمی‌کند و در بند نمی‌شود. (ر.ک، همان: ۱۳۴) شاملو پذیرای ستم نیست؛ گویی او در شعری به حماسه‌ی اسطوره‌ای امام حسین(ع) اشاره دارد. خوشا عطشان مردن/ که لب تر کردن از این گردن نهادن/ به خفت تسلیم است (همان: ۹۳۳) در «در رزم زنده‌گی» از دفتر «هوای تازه» به مخاطب می‌گوید: بیرون کش از نیام/ از زور و ناتوانی ی خود هر دو ساخته/ تیغی دو دم! (همان: ۱۵۱) او در اثر «شبانه» از دفتر «هوای تازه»، قلب و بازوی خود را که مظهر دو قطب تقریباً متضاد احساسات و نیرومندی است، در یک بند با هم به کار برده است. او گرچه چون خاکستری سرد، دریایی آرام و سردابی تاریک به نظر می‌رسد اما

شعله‌ی همه‌ی عصیان‌ها، فریاد همه‌ی توفان‌ها و آتش همه‌ی ایمان‌ها در جان‌ش تنوره می‌کشد! شبانه شعری چگونه توان نوشت/ تا هم از قلب من سخن بگوید، هم از بازویم؟! من آن خاکستر سردم که در من شعله‌ی همه عصیان‌هاست، من آن دریای آرامم که در من/ فریاد همه توفان‌هاست، من آن سرداب تاریک که در من/ آتشی همه ایمان‌هاست. (همان: ۱۷۴) در آثار «رکسانا» و «خفاش شب» از دفتر «هوای تازه»، با تصاویری سرشار از تیرگی و ناامیدی مواجه می‌شویم؛ اما در آن مضامین، تلاش‌های شاعر برای نشان ندادن عجز، درخور توجه است؛ او در آتش دشواری‌ها مانند اسپند در حال گذاختن است اما سکوت را ترجیح می‌دهد. اشک سرشار، دیدگان شاملو را تار کرده است اما در تلاش است که آن را مخفی نماید... فریاد اگر چه بسته مرا راه بر گلو/ دارم تلاش تا نکشم از جگر خروش. / اسپندوار اگر چه بر آتش نشستام/ بنشسته‌ام خموش. / وز اشک گرچه حلقه به دو دیده بسته‌ام/ پیچم به خویشتن که نریزد به دامنم. (شاملو، ۱۳۹۴: ۲۴۵ و ۱۳۲) در «شعر روز» و «ماهی» از دفتر «باغ آینه» و «وصل» از دفتر «لحظه‌ها و همیشه» روحیه-ی تسلیم‌ناپذیر الف.بامداد به وضوح مشاهده می‌شود. او در بطن دنیایی آکنده از رنگ و بوی تاریکی و مرگ، روشنایی و زندگی را با ایمانی راسخ احساس می‌کند و از دل شوره‌زار ناامیدی، جنگل‌هایی با نشاط از امیدواری، می‌رویاند. (همان: ۳۳۵ و ۴۴۴) چراغی به دستم چراغی در برابرم. / من به جنگ سیاهی می‌روم. (ر.ک، همان: ۳۸۸) در شعر «نگاه کن» از دفتر «هوای تازه» می‌گوید: عشقم را در سال بد یافتم/ و هنگامی که داشتم خاکستر می‌شدم/ گر گرفتم. (همان: ۲۱۲) همچنین در شعر «شامگاهی» از دفتر «هرثیه‌های خاک»، خود را با پرسشی در خصوص حالت اندوه خویش، خطاب قرار می‌دهد و در پاسخ، از لغات امیدوارکننده استفاده می‌نماید؛ او صفات «ویران» و «تنها» را درخور خویش نمی‌داند و به چشم‌انداز «امید آباد» خود می‌نگرد. الف.بامداد، غروب اندیشه و احساس را نمی‌پسندد و همیشه در انتظار خورشید زین‌بال امید و آرزوست! گرچه شاید فرصت تنگ‌مایه‌ای باشد! وی ادعا می‌کند که تنهایی وی حالت اعتکاف و تزکیه‌ی نفس دارد.

\_ نظر در تو می‌کنم ای بامداد/ با همه جمع چه تنها نشستهای! / - تنها نشستهای! / نه/ که تنها فارغ از من و ما نشستهای. / ... ویران نشستهای! / آری، / و به چشم‌انداز امید آباد خویش می‌نگرم. ... (همان: ۱۹۳-۱۹۱) در شعر «شبانه» از دفتر «باغ آینه» می‌خواهد خنجری از ستارگان داشته باشد تا با خشم به جنگ ظلمات برخیزد. (همان: ۳۵۹) شاملو در شعر «بیمار» از دفتر «هوای تازه» امید مقتدرانه‌ی خویش را در زمینه‌ی نجات جامعه‌ی به گِل نشست از سختی‌ها بیان می‌کند. (همان: ۹۶) الف.بامداد در شعر «پریدن» از دفتر «دشنه در دیس»، می‌گوید با وجود دام و زندان، رهایی، تنها مسئله‌ای است که برای وی اهمیت دارد و بدون خستگی آن را به دست می‌آورد. (همان: ۸۰۱)

### عدم تواضع در مقام عاشق

او در موضع عشق نیز، خودشکنی نکرده است. از دید شاملو، قلب زنی که وی را کودک دست‌نواز خود کند، چیزی عظیم‌تر از تمام ستارگان و خدایان است؛ گویی چنین کسی لیاقت دارد معشوق شاملو باشد. (همان: ۲۶۸) در شعری از دفتر «هوای تازه»، در عین این که مضمونی عاشقانه را بیان می‌کند از توصیف روح پاک و ستودنی خویش، غافل نشده است. ترک شدن توسط معشوق، چندان برای وی پراهمیت نمی‌نماید و یا او این‌گونه بروز می‌دهد... من چنان آینه‌وار/ در نظرگاه تو استادم پاک/ که چو رفتی ز برم/ چیزی از ماحصل عشق تو برجای نماند/ در خیال و نظرم. (همان: ۱۸۱) شعر «با سماجت یک الماس» از دفتر «هوای تازه»، حکایت از سماجت زیبای شاملو در راه عشق دارد؛ او به معشوق می‌گوید که عشق ارزشمند خویش را بلع قلب گرسنه-ی وی کرده است! در این اثر خبری از خاکساری عاشقانه نیست. (همان: ۲۵۱) در «غزل آخرین انزوا» از دفتر «هوای تازه»، جامه‌ی پشمین صبر را با وجود طاق‌ت فرسا بودن و گزندگی، بر تن زخمین خاطره‌های کبود و دردناک خویش می‌پوشد تا دیگر هیچ‌گاه عشق‌های وازده را گدایی نکند. «پیراهن پشمین» ما را به یاد رسم صوفیان می‌اندازد که برای جلوگیری از گناه، بدن خود را با «پشمینه‌پوشی» در عذاب می‌انداختند که در آسایش، تفکر غیر از گوهر مقصود، به ذهنشان خطور نکند. (وکیلی و قریب، ۱۳۹۷: ۲۳۷) شاعر به صورت مُضمر، خود را به صوفیان تشبیه نموده است: پیراهن پشمین صبر بر زخم‌های خاطرهم می‌پوشم و دیگر هیچ‌گاه به در یوزه‌گی عشق‌های وازده بر دروازه‌ی کوتاه قلب‌های گذشته حلقه نمی‌زنم. (همان: ۲۷۰)

### عدم پذیرش ستم

شاملو در شعر «بر کدام جنازه زار می‌زند» از دفتر «در آستانه» خواستار برخاستن مردم مظلوم غمگین برای احقاق حقشان است. او، راه نجات را در فرسردگی و بی‌حرکتی نمی‌بیند و مخالف سکون و ظلم‌پذیری است. (همان: ۹۷۹) شاعر در «سرود پنجم» از دفتر «آپدا در آینه»، به تراژدی «هملت»، اثر «شکسپیر» اشاره دارد و خود را به لحاظ یورش بر ستمگر (کلادیوس)، برادر «اوفلیا» (لائترس)، معشوق هملت می‌داند؛ هملت، شاهزاده‌ی دانمارک بوده است که پس از مرگ پدر، متوجه می‌شود که عمویش «کلادیوس»، مقام شاهی را تصاحب نموده است. پس از جریاناتی، هملت و لائترس که به دست کلادیوس زخمی شدند، به او حمله‌ور شده، وی را به قتل می‌رسانند و خود نیز، کشته می‌شوند. (ر.ک، شکسپیر: ۱۳۶۰) شاملو با روحیه‌ای حق‌طلب، همه‌ی کلادیوس‌های تاریخ را خطاب قرار داده و آن‌ها را از وجود خویش بیم داده است. وجودی که حتی اگر خود نیز نابود شود، آن‌ها را نابود می‌سازد: ...ای کلادیوس‌ها/ من برادر اوفلیای بی‌دست و پایم/ و امواج پهنایی که او را به ابدیت می‌برد/ مرا به سرزمین شما افکنده است (همان: ۴۷۶) شاملو در «شبانه» (۲ مورد) و «گمشده» از دفتر «هوای تازه» که در سال ۱۳۳۳ در زندان قصر سرود، خود را در زندان، بی‌خوف و خیال وصف نموده است. (همان: ۹۹) او در ظلمات ناامیدی، از امیدی که از لا به لای حصار آهنین تلخی‌ها و ستم‌ها، نورافشانی کرده و از ماه، ستاره و باغ که نماد امیدواری و رویش

هستند سخن گفته است. از راه پاک شهیدان گفته و از این طریق پایداری خود را در راه حقی طلبی به اثبات رسانده است. او نشان داده که از عملی که موجب به زندان افتادنش مرتکب شده پشیمان نیست و ادامه دهنده مسیر شهیدان راه آزادی است. (ر.ک، همان: ۷۱-۷۰) در همین دفتر شعری، اثری به نام «افق روشن» دارد. در این شعر نیز رنگی زیبا و قوی از امید را می توان یافت؛ امیدی که حتی پس از مرگ شاعر در رگ های وی جریان دارد. روزی ما دوباره کبوترهای مان را پیدا خواهیم کرد/... حتا روزی که دیگر نباشم. (همان: ۷۷) یه شب مهتاب/ ماه میاد تو خواب/ منو می بره/ کوچه به کوچه/ باغ انگوری/ باغ آلوجه... (همان: ۷۵-۷۴) شاعر در «منظومه پریا» از دفتر «هوای تازه»، «قصیده برای انسان ماه بهمن» از دفتر «قطع نامه»، «و حسرتی» از دفتر «مرثیه های خاک»، «کوچه» از دفتر «باغ آینه» و «تا شکوفه ی سرخ یک پیراهن»، از دفتر «قطع نامه» ضمن بیان اندوه از ستم ها، ظلم های حکومت را به سختی مورد نقد قرار داده، با صراحت به شخصیت حاکمان اهانت کرده، پایداری خویش تا سرحد اعدام را اعلام می نماید. (ر.ک، همان: ۳۷۳ و ۱۹۹ و ۱۹۶ و ۶۲ و ۶۱)

### گردن فرازی و تشبیه خویش به الگوهای قدرتمندانه و اساطیری

در اشعار «هجراتی» از دفتر «ترانه های کوچک غربت» و «قصیده برای انسان ماه بهمن» از دفتر «قطع نامه» شکست مقتدرانه را با نماد استقامت (کوه) توصیف کرده و ستوده است: کوهوار/ درهم می شکنیم (همان: ۸۱۳) تو نمی دانی غریو یک عظمت/ وقتی که در شکنجه ی یک شکست نمی نالد/ چه کوهی ست! (همان: ۶۲) در «سرود ششم» از دفتر «حدیث بی قراری ماهان»، با تشبیه خود به درخت، آغاز و پایان و مایه ی آرامش کسی بودن را تنها هنر خویش معرفی می کند که نوعی تواضع برتری جویانه است. در حین اظهار عجز، خود را ابرقدرت جلوه می دهد و همه ی تصویرات ذهنی خواننده را به یکباره فرومی ریزد: درخت معجزه نیستم/ تنها یکی درختم/ و تنها هنرم این است که/ آشیان تو باشم/ تختت/ و تابوتت. (همان: ۱۰۳۷) در شعر «و حسرتی» در ادامه ی بندهایی که از درد خود می گوید، در مقابل، خشم خویش را به گونه ای برمنشانه و مردانه تصویر می کند. نگاه کن/ که چگونه/ فریاد خشم من از نگاهم شعله می کشد/ چنان که پنداری/ تندبسی عظیم/ با ریه های پولادین خویش/ نفس می کشد. (همان: ۲۰۲) در شعر «یک مایه در دو مقام» از دفتر «مدایح بی صله»، دلتنگی خویش را با مایه های اساطیری شرح می دهد. دلم کپک زده، آه/ که سطری بنویسم از تنگی دل، همچون مهتاب زده یی از قبیله ی آرش/ بر چکاد صخره یی... (همان: ۹۴۲) در شعر «با چشم ها» از دفتر «مرثیه های خاک»، در عین حالی که از ناتوانی و زخم روحی خویش می گوید، ادعای رسالت و پیامبری بر مردم ناآگاه را دارد و آرزو می کند که عوام، خورشید هدایت را ببینند. من/ درد در رگاتم/ حسرت در استخوانم/ چیزی نظیر آتش در جانم/ یک لحظه می توانستم ای کاش بر شانتهای خود بنشانم این خلق بی شمار را/ اگر دلباب خاک بگردانم/ تا با دو چشم خویش ببینند که خورشیدشان کجاست (همان: ۶۵۵) در اشعار «مرد مصلوب» از دفتر «مدایح بی صله»، «مرگ ناصری» از دفتر «ققنوس در باران»، «تا شکوفه ی سرخ یک پیراهن» از «دفتر قطع نامه» و «وصل» از دفتر «لحظه ها و همیشه»، خود را به لحاظ تحمل دشواری ها به مسیح (ع) تشبیه نموده و جاودانه شدن را هدیه ی خویش برای تاب آوردن سختی ها دانسته است. (ر.ک، همان: ۹۲۲ و ۶۱۲ و ۴۴۳) ... من باید/ سنگ های زندانم را به دوش کشم/ بسان فرزند مریم که صلیبش را/... من سنگ های گران قوافی را بر دوش می برم/ و در زندان شعر/ محبوس می کنم خود را (همان: ۴۹) در «جدال با خاموشی» از «دفتر مدایح بی صله» برای بیان مظلومیت خود در عین شهرت و قداست، خود را به هابیل تشبیه می کند که گرفتار بداندیشی برادر خویش قابل شد و به دست وی به قتل رسید. (ر.ک، سرشار، ۱۳۹۴: ۹ و شاملو، ۱۳۹۴: ۸۷۲) در «غزل آخرین انزوا» از دفتر «هوای تازه»، در حالی که از اندوه خویش می گوید، خود را به «اسکندر کبیر»، تشبیه می نماید که در پی یافتن «آب حیات» است اما با اسطوره زدایی از ذات آب حیات، بیان می - دارد که «آب رنج جاودان» نصیبش شده اما همچنان با تلاشی اعجاز انگیز، به روشنایی امیدوار است. و من - اسکندر مغموم ظلمات آب رنج جاویدان - چه گونه درین دالان تاریک، فریاد ستاره گان را سروده ام؟! آیا انسان معجزه های نیست؟ (همان: ۲۶۸)

### عدم خاکساری مقابل مقدسات

شاملو در اشعار «سرود ابراهیم» و «برخاستن» از دفتر «ابراهیم در آتش»، می گوید بندهای متواضع و خاکسار برای خدا نبوده است؛ او پروردگاری دیگر طلب می کند! ایزدی که آن را در ذهن برای خود ساخت. شاملو می گوید قاضی تقدیر با او ستمی کرده است. تصور می کند که خدایان، او را لعنت کرده - اند؛ پس او نیز با یکسان دانستن قدرت خویش با آن ها، مقابله به مثل می کند! (همان: ۳۷۶) در شعری با سرکشی از مقام عبودیت، بیان می کند که: پرستش من/ همه/ «برخوردار بودن» است. (همان: ۸۶۶) من بی نوا بندگی سربراه/ نبودم/ و راه بهشت مینوی من/ بُز رو طوع و خاکساری/ نبود! مرا دیگرگونه خدایی می بایست/ شایسته ی آفرینه یی/ و خدایی دیگرگونه/ آفریدم. (همان: ۷۲۶) در شعر «لابه یک جمجمه» از دفتر «آیدا در آینه»، واقعیه ی قیامت را به تمسخر گرفته، بیان می کند که با شنیدن صوراسرافیل هم از جا بر نمی خیزد چرا که آوای سرنا را نمی پسندد. ... به انتظار آن که جاز شلخته - ی اسرافیل آغاز شود/ هیچ به از نیشخند زدن نیست/ اما من آنگاه نیز بنخوام جنبید/ ... چرا که میان تمامی سازها/ سرنا را بسی ناخوش می دارم. (همان: ۴۸۴) اثری از بندگی و خاکساری در شعر «خلاصه ی احوال» از دفتر «در آستانه» احساس نمی شود: هوا را مصرف کردم/ اقیانوس را مصرف کردم/ سیاره

<sup>۴</sup> چشمه ای است در ظلمت. هر کس از آن بنوشد عمر جاودان می یابد؛ اسکندر و خضر به دنبال آن رفتند، خضر از آن آب نوشید و عمر جاودان یافت. (ر.ک، دهخدا: ذیل آب حیات)



را مصرف کردم/ خدا را مصرف کردم(همان: ۹۷۶) در شعر «غزل آخرین انزوا» از دفتر «هوای تازه»، پس از بیان دشواری‌هایی که با اقتدار بر آن‌ها فاتق آمده، از قدرت خویش حیرت‌زده شده، طی استفهامی تقریری، انسان توانا را «معجزه» می‌نامد؛ سپس با بیانی شطح‌گونه، انسان را شیطانی خطاب کرده که خدا را از آستانه‌ی اختیار به زیرمی‌آورد. (ر.ک، همان: ۲۶۹) در شعر «سفر» از دفتر «قنوس در باران»، گشایش روحی خویش را تنها مدیون توانایی‌های خویش است و قدرت خدا را در این امر دخیل نمی‌داند. (همان: ۵۹۳)

### تقابل گردن‌فرازانه با رویداد مرگ

دید مبارزاتی شاملو را می‌توان در نگرش وی به مرگ نیز مشاهده کرد. او حتی از شکست دادن مرگ سخن می‌گوید. شاملو مردن را زمانی زیبا می‌بیند که «انسان، مرگ را شکست داده باشد!» (همان: ۶۲) شاملو در شعر «غبار» از دفتر «هوای تازه»، برای مرگ و سختی هم شاخ و شانه می‌کشد، آن را هیچ ندانسته، با صفت «مسکین» خطاب می‌کند! او خود را استوار چون درختی تناور دانسته که دشواری‌های زندگی چون پیچکی ضعیف، گرد آن می‌تنند و برای وی باری به شمار نمی‌آیند؛ شاعر، اندوه را چون مادری می‌داند که سال‌ها صمیمانه مانند عنبر در مجمرش سوخته و موجب طیب خاطر وی گشته است! او در برابر صدای دهشتناک حوادث، ناشنوا است و به هنگام درگیری با مشکلات، چون پولادی سرسخت، توان ایستادگی دارد. از غریو دیو طوفانم هراس/ وز خروش تندرم اندوه نیست/ مرگ مسکین را نمی‌گیرم به هیچ/ استوارم چون درختی پابجای/ پیچک بی خانمانی را بگوی/ بی ثمر با دست و پای من مپیچ/ مادر غم نیست بی چیزی مرا/ عنبرست او، سالها فروخته در مجرم/... گرچه چون پولاد سرسختم به رزم/ یا خود از پولاد شد ایمان من(همان: ۱۳۳) در منظومه‌ی «رکسانا» از دفتر «هوای تازه»، مرگ را با شتابی شجاعانه سوی خویش فرا می‌خواند؛ او با اشتیاق، کفن خود را دوخته و گور خویش را کنده است! وجود خود را به نسیمی تشبیه می‌کند که آرام از بوستان عمرش گذشته است. می‌گوید با وجود زندگی پر بار، ایستادگی بر اعتقادات خویش و تفکر در جهان، دیگر اندیشه‌ی زیستن و برگ و بار دواندن، در سر ندارد. (ر.ک، همان: ۲۵۴) در شعر «ناتمام» از دفتر «هوای تازه»، بیان می‌دارد که سنش از سی گذشته و در سراسیمی نزدیک شدن به مرگ قرار گرفته است اما از واقعه‌ی مرگ، هراسی ندارد چرا که چیزی از ارزش‌های او را نمی‌کاهد. (ر.ک، همان: ۱۰۳) الف. بامداد در شعر «در آستانه»، مرگ را با قدرتی قهرمانانه می‌پذیرد. او با وجود بیماری و تحمل سختی‌های زندگی، می‌گوید زندگی من، یگانه فرصتی ناب بود که هیچ چیز کم نداشت! باید استاد و فرودآمد/ بر آستانه‌ی دری که کوبه ندارد/ چرا که اگر به گاه آمده باشی دربان به انتظار توست/... فرصت کوتاه بود و سفر، جانکاه/ اما یگانه بود و هیچ کم نداشت (همان: ۹۷۱) در همین شعر، به دلیل گردن‌فرازی و غروری که در وجود خویش دارد می‌سراید: رقصان می‌گذرم/ از آستانه‌ی اجبار؛ شادمانه و شاکر... (همان: ۹۷۲) او مدعی است که هرگز از مرگ در راه عقیده و آزادی‌خواهی نهراسیده است. شاملو اتفاق مرگ را در زمانی که فرد متکی به خویشتن و خودساخته شده باشد، ناگوار نمی‌داند. جستن/ یافتن/ و آن‌گاه/ به اختیار برگزیدن/ و از خویشتن خویش/ باروئی پی‌افکندن/ اگر مرگ را از این همه ارزشی بیش‌تر باشد/ حاشا حاشا که هرگز از مرگ هراسیده باشم. (همان: ۴۶۰) الف. بامداد، تعبیر «هجرت» را برای مرگ به کار می‌گیرد؛ او مرگ خود را دوری از نامردمان زمانه می‌داند و نه یک واقعه‌ی طبیعی! مرگ من سفری نیست/ هجرتی‌ست/ از سرزمینی که دوست نمی‌داشتم/ به خاطر نامردمانش (همان: ۵۴۴) حتی گاهی ادعا می‌کند که مرگ را فریفته و یا شکست داده است. من این‌جا مانده‌ام از اصل خود به دور/ که همین را بگویم/ و بدین رسالت/ دیری‌ست/ تا مرگ را/ فریفته‌ام (همان: ۷۳۳) تو نمی‌دانی مُردن/ وقتی که انسان مرگ را شکست داده است/ چه زندگی‌ست... (همان: ۶۲) او در شعر «لابه‌ی یک جمجمه» از مجموعه‌ی «آیدا در آینه» زندگی و مرگ ذیلانه را با نفرتی تمسخرآمیز به ریشخند می‌گیرد: اکنون جمجمه‌ات/ عربان/ بر آن همه تلاش و تکاپوی بی حاصل/... لبخندی می‌زند به حماقتی... که تو/ از وحشت مرگ/ بدان تن در دادی/ به زیستن/ با غلی بر پای و/ غلاده‌یی بر گردن(همان: ۴۸۴)

### نتیجه‌گیری

در جستار حاضر، روحیه‌ی گردن‌فرازی و عدم ابراز عجز در مواجهه با مشکلات، در اشعار شاملو و حمیدی با استفاده از نظریات روان‌شناسانه بررسی شد. طی تحلیل‌های صورت گرفته، روشن گردید که مختصات زندگی فردی این دو شاعر و برخی فقدان‌ها، در تصویرآفرینی‌های برمنشانه‌ی آن‌ها تأثیرگذار بوده است. از منظر روان‌شناسی، هنگامی که فرد با عدم کامیابی یا احساس سرخوردگی مواجه می‌شود، ضمیر ناخودآگاه، به صورتی خارج از اختیار، به دفاع‌هایی برای حفظ عظمت و انسجام شخصیت وی، برمی‌خیزد؛ طی این فعالیت ذهنی، فرد خود را قوی و رسوخ‌ناپذیر جلوه می‌دهد و هرگز تصویری برآمده از عجز از را ارائه نمی‌کند؛ این مسئله تا حدی منطبق بر پدیده‌ی خودشیفتگی است؛ از این رو می‌توان حمیدی و شاملو را در برهه‌ای، خودشیفته دانست. تصاویر برمنشانه، حجم قابل توجهی از اشعار این دو شاعر را در بر گرفته و موجب جذابیت کلام و رنگ هنری اشعار آن‌ها شده است. طی تحلیلی آماری، مشخص شد که در دیوان اشک معشوق حمیدی (سه جلد)، ۵۲ مورد و در مجموعه اشعار شاملو، ۶۰ مورد عدم ابراز عجز وجود دارد؛ این اعداد می‌تواند به تنهایی، سبک شعری و اخلاقی یک اثر را تحت شعاع قرار دهد.

## منابع

- بهار، آیتا. (۱۳۸۸) زندگی شاملو، تهران: انتشارات کتابخانه‌های ایران.
- براندن، ناتانیل. (۱۳۹۹) روان‌شناسی عزت نفس. ترجمه مهدی قراچه‌داغی. تهران: نخستین.
- حمیدی شیرازی، مهدی. (۱۳۷۸) دیوان شعر اشک معشوق (سه جلد در یک مجلد)، تهران: صدای معاصر.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷) لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- سرشار، مزگان. (۱۳۹۴) «داستان هابیل و قابیل در تفاسیر اسلامی»، نشریه مطالعات تاریخی قرآن و حدیث. شماره ۵۷: صص ۳۶-۷.
- شاملو، احمد. (۱۳۹۴) مجموعه آثار (دفتر یکم- شعرها)، تهران: نگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۷) صورخیال در شعر فارسی. تهران: انتشارات آگاه.
- شکسپیر، ویلیام. (۱۳۶۰) هملت. ترجمه م. به‌آذین، تهران: دوران.
- فروید، زیگموند. (۱۳۸۲) پیش درآمدی بر خودشیفتگی، ترجمه حسین پاینده، تهران: ارغنون.
- — (۱۳۸۴) مکانیزم‌های دفاع روانی، ترجمه حبیب گوهری‌راد و محمد جوادی. تهران: رادمهر.
- لچکار، جوان. (۱۹۳۸) چگونه با شخصیت خودشیفته صحبت کنیم. ترجمه‌ی سعید دهنوی و زهرا حدادی، ۱۳۹۵. تهران: دانژه.
- کوهات، هاینز. (۱۳۹۷) روان‌شناسی خود. ترجمه مرضیه سرگلی، سمانه اکبری‌مقدم، ملیحه صفارشوق. مشهد: فرآنگیزش.
- وکیلی، هادی. قاسم. (۱۳۹۷) «عرفان و تصوف در منظومه فکری علامه مجلسی». پژوهشنامه عرفان. شماره ۱۸: صص ۲۴۹-۲۲۵.
- نوری، اسماعیل. (۱۳۹۵) تأملی بر خودشیفتگی و شناخت شخصیت خودشیفته. تهران: ارجمند.
- هومر، شون. (۱۳۹۴) ژاک لاکان، ترجمه محمدعلی جعفری، محمدابراهیم طاهائی. تهران: ققنوس.

## The effect of the spirit of not expressing helplessness in the literary expression style of Mehdi Hamidi Shirazi and Shamloo

### Abstract

Mehdi Hamidi Shirazi and Shamlou are influential poets in the field of contemporary Iranian literature; The branding spirit and the lack of expression of inability, is evident everywhere in their works in the face of difficulties, these two poets, in addition to equating their power with mythical characters, have bowed down to great subjects such as law, politics, religion, and so on. These particular themes are the product of the characteristics of their personal lives; The psychological aspects mentioned are related to some spectrums of narcissism. In the present study, using the theories of psychologists, the internal reason for composing arrogant poems was determined. The research wants to answer the question whether the intellectual characteristic of not showing helplessness has had a significant effect on the quantity, quality and style of literary illustrations of these two poets? The research method is library, descriptive and analytical. In the end, it was concluded that the lack of expression of helplessness played a significant role in the quantity and promotion of the artistic aspect of the themes, the attractiveness of literary images and the value of the works of these poets and therefore can not be ignored.

**Keywords:** Hamidi Shirazi, Shamloo, Imaging, Impotence, Narcissism, Psychology.